



برادران نهری



مجموعه تاریخ عهد اعلیٰ مخصوص نوجوانان - شماره ۲

کردآوری: د.ر.

۱۷۶ بیع

حضرت ولی امرالله درباره میرزا محمد علی نهری می فرمایند:

«اصحاب ایران به قصد تشرف به محضر مبارک حضرت بهاء الله چون سیل به

جانب بغداد رسپار شدند و به آستان مقدسی که ابوابش به کمال ملاطفت و عطفوت بر

وجه اهل حقیقت از آشنا و یگانه مفتوح بود؛ و خود نمودند و پروانه صفت، حول آن

سراج الهی مجتمع گشتند... از جمله... میرزا محمد علی نهری که بعداً بنت ایشان به نکاح

حضرت عبدالههء درآمد».

(قرن بدیع؛ صفحه ۲۷۱)

فهرست

۲	فهرست.....
۳	فهرست تصاویر.....
۴	نیاکان برادران نهری.....
۶	تولد برادران نهری.....
۸	فرزندان میرزا ابراهیم.....
۱۳	تحصیلات برادران نهری.....
۱۴	نور ایمان.....
۱۷	سفر در راه ایمان.....
۱۸	زیارت حضرت بهاءالله.....
۲۰	منیره خانم همسر حضرت عبدالبهاء.....
۲۶	ازدواجی در نهایت سادگی.....
۲۸	فهرست منابع.....

فهرست تصاویر

- تصویر ۱- آقا محمد علی نہری.....۸
- تصویر ۲- سید حسین نہری (سلطان الشهداء).....۱۱
- تصویر ۳- سید حسن نہری (محبوب الشهداء).....۱۲
- تصویر ۴- منیرہ خانم ہمسر حضرت عبدالبہاء.....۲۵

نیاکان برادران نهری

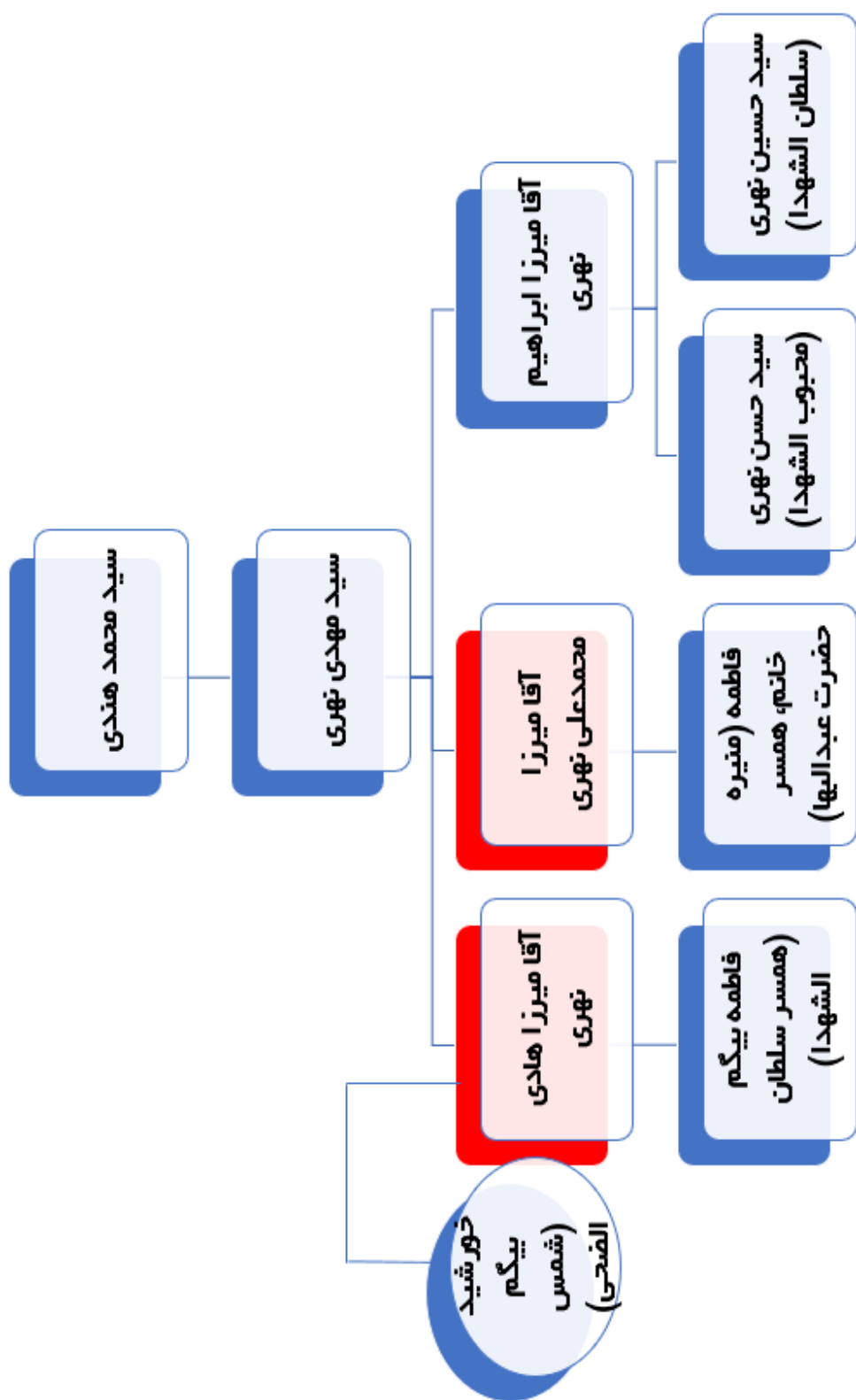
سید محمد هندی اهل زواری اصفهان بود. به سن رشد که رسید به هندوستان مسافرت نمود. با یکی از دختران خانواده‌ی سلطنتی هند ازدواج کرد. مقیم هندوستان شد و به نام «هندی» شهرت یافت. در نتیجه‌ی این ازدواج، دارای ثروت زیادی شد. از آن ازدواج دو فرزند پسر متولد شدند. زمانی که سید محمد هندی فوت کرد؛ ثروتش به فرزند اولش، سید مهدی رسید.

پس از مدتی سید مهدی از هند به شهر نجف در امپراتوری عثمانی نقل مکان کرد و در آنجا دکان و خانه‌های بسیار و حمام و کاروانسرای^۱ برای رفاه مسافران ساخت. همچنین سید مهدی، نهر آبی^۲ برای آسایش مردم احداث نمود. به خاطر احداث این نهر به «نهری» معروف گردید.

۱ - کاروانسرا: نوعی مهمان‌خانه برای مسافران

۲ - نهر آب: رودخانه

شجره نامه خاندان نهري



تولد برادران نهری

سید مهدی در نجف پیرو عقیده‌ی شیخیه^۳ گردید و به جناب شیخ احمد احسائی ارادت پیدا کرد. سپس به وطن اصلی خود اصفهان بازگشت و مقیم آنجا شد و با خانمی ازدواج نمود.

سید مهدی صاحب چند فرزند شد، از جمله‌ی آنها:

میرزا ابراهیم،

میرزا محمدعلی

و میرزا هادی.

همسر سید مهدی، خانمی بود که به دین‌داری شهرت داشت و به اصول مذهبی پایبند بود. وی قبل از تولد دو پسرش شبی در خواب دید که دو ماه به صورت قرصی تمام و درخشان از چاهی که در حیاط خانه داشتند؛ بیرون آمدند و در پیراهن او رفتند. او از این رؤیا به لرزه درآمد. صبح روز بعد به منزل

^۳ - شیخیه: به مکتب شیخ احمد احسائی و پیروان ایشان گفته می‌شود.

مجتهد مشهور شهر رفت و از او خواست تا خوابش را تعبیر کند. مجتهد به او گفت: آرام و مطمئن باش که دو تا از فرزندان مانند ماه، درخشان خواهند شد و با نور خود سبب روشنی خانواده می‌گردند.

طولی نکشید که میرزا محمدعلی متولد شد و پس از آن به فاصله‌ی پانزده ماه بعد میرزا هادی به دنیا آمد. با گذشت زمان، برادر بزرگ‌تر علاقه و استعداد خود را به تحصیل علوم دینی نشان داد و برادر کوچک‌تر هم بازار را که محل کسب و تجارت بود ترک کرد و وقت خود را به دعا و مناجات و نیایش گذراند.



تصویر ۱- آقا محمد علی نهری

عکسی بسیار تاریخی ، جمعی از بهائیان ادرنه در حضور حضرت عبدالبهاء

ایستاده از سمت راست:

آقا عبدالغفار محلاتی - آقا حسین آشچی - میرزا علی سیاح - جناب مشکین قلم - میرزا آقا جان
(خادم الله) - ملا محمد زرنندی (نبیل اعظم) - میرزا نصرالله تفرشی - آقا محمد علی نهری

نشسته از سمت راست:

سید محمد دهجی - میرزا محمد قلی - میرزا محمد علی - میرزا مجدالدین - حضرت عبدالبهاء -
حضرت غصن الله الاطهر - میرزا محمد جواد قزوینی

فرزندان میرزا ابراهیم

میرزا ابراهیم، پسر بزرگ‌تر خانواده دو پسر داشت. میرزا سید حسین و میرزا سید حسن. این دو پسر به امر بابی مؤمن گشتند؛ اما پدرشان، میرزا ابراهیم به حضرت باب مؤمن نشد. بعد از فوت میرزا ابراهیم، میرزا محمدعلی فرزندان برادرش را سرپرستی نمود.

در زمانی که حضرت بهاء‌الله در بغداد تشریف داشتند سید حسین و سید حسن با عموی خود، میرزا محمدعلی به حضور حضرت بهاء‌الله رسیدند و بعداً به دیانت بهائی نیز مؤمن شدند. عنایات حق شامل حال سید حسین و سید حسن گردید و علاوه بر ایمان که ثروت حقیقی است؛ از ثروت مادی نیز برخوردار شدند. این دو برادر در همه حال در امر مبارک معروف و مشهور بودند. با همه‌ی مردم از یار و اغیار، در نهایت مهربانی رفتار می‌کردند و در قحطی^۴ سال ۱۲۸۸ عده‌ی زیادی را از گرسنگی و مرگ حتمی نجات دادند. دو برادر نهایتاً در اصفهان در راه امر مبارک شهید شدند. پس از وقوع شهادت

^۴ - کمبود مواد غذایی به علت خشک‌سالی، شرایطی که غذا نایاب شود.

ایشان مدت‌ها در هر لوحی که نازل می‌شد؛ حضرت بهاء‌الله از آن دو برادر
تعریف می‌کردند. الواح بسیار زیادی قبل و بعد از شهادت ایشان به افتخارشان
نازل شد. حضرت بهاء‌الله به سید حسین و سید حسن لقب «نورین و نیرین»^۵ و
همچنین لقب «سلطان الشهداء و محبوب الشهداء»^۶ را دادند.

^۵ - نورین و نیرین: دو نور و دو ستاره

^۶ سلطان الشهداء و محبوب الشهداء: پادشاه شهیدان و دوست‌داشتنی شهیدان



تصویر ۲- سید حسین نہری (سلطان الشهداء)



تصویر ۳- سید حسن نہری (محبوب الشهداء)

تحصیلات برادران نه‌ری

میرزا محمدعلی پس از رشد به مدرسه‌ی کاسه‌گران داخل شد. پس از تمام شدن تحصیل، به کربلا رفت و در کلاس درس سید کاظم رشتی شرکت کرد. در کربلا اقامت و همان‌جا ازدواج کرد؛ اما در نتیجه‌ی این ازدواج، کودکی به دنیا نیامد. پس از مدتی همسر میرزا محمدعلی در کربلا باقی ماند؛ ولی خودش به اصفهان بازگشت و با زنی دیگر ازدواج کرد. از این ازدواج نیز فرزندی به دنیا نیامد تا آنکه حضرت باب به اصفهان تشریف بردند.

میرزا هادی در اصفهان به پرهیزگاری مشهور بود. نزد علما، علوم دینی را یاد گرفت. پس از مدتی به کربلا رفت و در آنجا اقامت کرد. مجتهد معروف، حاجی سید محمد باقر شفتی، از طرز رفتار میرزا هادی خوشش آمد و ترتیبی داد که خواهرزاده‌اش «خورشید بیگم» با میرزا هادی ازدواج کند. حضرت بهاء‌الله به خورشید بیگم لقب «شمس الضحی»^۷ دادند.

^۷شمس الضحی: نور خورشید

نور ایمان

هر دو برادر، میرزا محمدعلی و میرزا هادی و خانواده‌های ایشان از خانواده‌های مشهور شیخیه در کربلا محسوب می‌شدند. در زمانی که حضرت باب در کربلا تشریف داشتند؛ آن دو برادر چندین بار حضرت باب را در مجلس درس سید کاظم و نیز در بارگاه حضرت امام حسین در حال زیارت دیده بودند. سید کاظم رشتی احترام زیادی به حضرت باب می‌گذاشت. بعضی از شاگردان متوجه شده بودند که حضرت باب دارای مقام والایی هستند و سید کاظم بسیار به ایشان توجه می‌کند. وقتی برادران نهری حضرت باب را در آرامگاه حضرت امام حسین دیدند، از نحوه‌ی زیارت حضرت باب در آن مکان و خضوع و خشوع ایشان نسبت به امام حسین بسیار تعجب کردند.

میرزا هادی، با مشاهده‌ی صورت نورانی حضرت باب و حالت زیارت ایشان، چندین بار این فکر در قلبش گذشت که این سید شیرازی ممکن است که قائم موعود باشد. وقتی که خبر ظهور جدید از شیراز بلند شد و برای اولین بار به گوش میرزا هادی رسید؛ به برادرش گفت: صاحب ظهور جدید همان جوان شیرازی است که ما در کربلا او را دیدیم.

هر دو برادر به شیراز رفتند؛ ولی متوجه شدند که حضرت باب به مکه رفته‌اند. در شیراز با ملاحسین و دیگر همراهانش ملاقات کردند و به امر جدید ایمان آوردند و جزء نخستین مؤمنان دیانت بابی شدند؛ سپس به اصفهان بازگشتند. وقتی حضرت باب از سفر حج بازگشتند؛ دو برادر به شیراز رفتند و حضرت باب را ملاقات کردند.

پس از آنکه دو برادر مؤمن شدند؛ اطرافیان‌شان بسیار خشمگین شدند و آن‌ها را از ارث پدر محروم نمودند؛ ولی صندوق جواهرات پدرشان نزد دو برادر ماند. البته آن صندوق و جواهرات را برای خود نگاه نداشتند و به حضرت طاهره تقدیم کردند تا برای سفرشان استفاده کنند و از فروش آن جواهرات، هزینه‌های ایشان تأمین گردد.

زمانی که حضرت باب به دستور حاکم شهر از شیراز اخراج شدند؛ به اصفهان تشریف بردند و در منزل امام‌جمعه‌ی اصفهان مهمان شدند. میرزا ابراهیم که از دوستان صمیمی امام‌جمعه‌ی اصفهان بود؛ شبی در منزلش مهمانی باشکوهی به افتخار حضرت باب برپا نمود. در آن مهمانی عده‌ای از بزرگان اصفهان نیز حضور داشتند.

زمانی که سفره‌ی غذا پهن شد؛ میرزا ابراهیم به حضرت باب گفت: برادر من، میرزا محمدعلی، باوجودی که دو بار ازدواج کرده، صاحب فرزندی نشده؛

خواهش می‌کنم در حق او دعا فرمایید. حضرت باب با دست مبارک قدری غذا در میان بشقابی ریختند و فرمودند آن غذا را با همسرشان بخورند. خداوند آنچه را که می‌خواهند برآورده می‌سازد. طولی نکشید که خداوند فرزند دختری به آنها داد. نامش را فاطمه گذاشتند که بعدها همسر حضرت عبدالبهاء شد.

حضرت باب در زمانی که در اصفهان بودند تفسیری بر سوره‌ی حمد قرآن نوشتند. احتمالاً این تفسیر در پاسخ پرسش میرزا محمد علی نازل شده است؛ زیرا در تفسیر، اشاره به دو نام محمد و علی فرموده‌اند.

سفر در راه ایمان

میرزا محمدعلی و میرزا هادی به دستور مبارک حضرت باب به سمت خراسان رفتند و در اجتماع بدشت شرکت نمودند. مدت بیست و دو روز در بدشت، مهمان حضرت بهاءالله بودند و پس از پایان اجتماع بدشت به سمت مازندران حرکت کردند؛ ولی در روستای نیالا دشمنان به ایشان حمله کردند.

میرزا محمد علی و میرزا هادی از دست دشمنان فرار کردند و به کاروانسرای خرابه‌ای پناه بردند. میرزا هادی که سخت مریض و ضعیف و خسته شده بود از هوش رفت و همان شب، صعود فرمود. صبح روز بعد برادرش میرزا محمد علی درمانده در جلوی کاروانسرا ایستاده بود و نمی‌دانست که در آن بیابان چه کند. ناگهان زنی از دور پیدا شد. به میرزا محمد علی نزدیک شد و گفت: شما در این بیابان چه می‌کنید؟ وقتی قضیه را شنید گفت: من برای کمک آمده‌ام. دیشب خواب حضرت فاطمه را دیدم که به من فرمود: یکی از فرزندان من در این کاروانسرا وفات کرده. برو و در انجام کفن و دفن او کمک کن. آنگاه آن زن به روستا رفت و با چند مرد برگشت. آنان جسد را شستند؛ در کفن پیچیدند و در کنار جاده به خاک سپردند.

زیارت حضرت بهاءالله

میرزا محمدعلی به طهران و سپس به اصفهان برگشت و به خدمت مشغول گردید. چندین سال گذشت. حضرت بهاءالله که میرزا محمدعلی ایشان را در بدشت شناخته بود به بغداد تبعید شده بودند. در همان روزها دو برادرزاده‌ی میرزا محمدعلی، یعنی میرزا حسن و میرزا حسین از مؤمنان ثابت‌قدم و مشهور بآبی شده بودند.

عمو و دو برادرزاده تصمیم گرفتند که به عراق رفته و حضرت بهاءالله را زیارت کنند. در طول راه، برادرزاده‌ها از عموی خود خواستند که وقتی به حضور حضرت بهاءالله می‌رسد عمو به جای آنها حرف بزند. میرزا محمدعلی به آنان اطمینان داد که نگران نباشند؛ زیرا جناب بهاء و من در بدشت باهم دوست بودیم و من ایشان را خوب می‌شناسم.

به محض اینکه در محضر حضرت بهاءالله حاضر شدند چنان احترامی در میرزا محمدعلی به وجود آمد که زبانش بسته ماند. حضرت بهاءالله خودشان به میرزا محمدعلی یادآوری فرمودند که «اگر یادتان باشد ما در بدشت، اصحاب نزدیک و دوستان صمیمی بودیم.»

وقتی از حضور حضرت بهاء‌الله مرخص شدند برادرزاده‌ها از عمو پرسیدند چه حالتی به شما دست داده که با وجود آنکه آن‌همه ادعای دوستی نزدیک با جناب بهاء داشتید؛ هیچ صحبتی نکردید؟ او در جواب فقط توانست بگوید که ایشان آن جناب بهاء که من در بدشت می‌شناختم نبودند. قسم یاد می‌کنم که ایشان کسی به جز موعود کتاب بیان نیستند و ایشان «من يُظهِرُهُ اللهُ»^۸ هستند.

^۸ - من يُظهِرُهُ اللهُ: کسی که او را خداوند ظاهر می‌کند. منظور کسی است که حضرت باب بشارت داده بودند بعد از ایشان ظاهر می‌شوند و منظور حضرت بهاء‌الله است.

منیره خانم همسر حضرت عبدالبهاء

ازدواج حضرت عبدالبهاء با دختر میرزا محمد علی نهری داستان شگفت‌انگیزی دارد. روزی حضرت بهاء‌الله خوابی را که دیده بودند برای سید مهدی دهجی تعریف فرمودند که «در عالم رؤیا مشاهده کردیم که سیمای دلکش دختر برادرمان میرزا محمد حسن که برای غصن اعظم^۹ خواستگاری کرده بودیم رفته‌رفته تاریک شد تا آنکه به‌کلی محو گشت و سپس چهره‌ی دختر دیگری با صورتی روشن و قلبی نورانی پدیدار شد و ما او را برای همسری غصن اعظم برگزیدیم».

در همان ایام در اصفهان، فاطمه خانم، دختر میرزا محمدعلی به عقد پسرعمویش درآمد که برادر کوچک سلطان الشهداء و محبوب الشهداء بود. فاطمه خانم با این ازدواج موافق نبود؛ ولی به‌اجبار قبول کرد؛ اما از عجایب روزگار آنکه داماد در شب عروسی به علت سردرد از عروس کناره گرفت و طولی نکشید که به‌طور ناگهانی بیمار شد و درگذشت.

^۹ - غصن اعظم: بزرگ‌ترین شاخه، یکی از لقب‌های حضرت عبدالبهاء.

اندکی پس از آن واقعه، لوحی از طرف حضرت بهاءالله خطاب به سلطان الشهداء به اصفهان رسید. حضرت بهاءالله در آن فرموده بودند: «ما شما را از خویشان خود محسوب داشته‌ایم.» این جمله باعث حیرت سلطان الشهداء شد. فکر کرد یکی از اقوامش، نامه‌ای برای حضرت بهاءالله فرستاده است. پرس و جوی فراوان نمود. فهمید که کسی چنین نامه‌ای نفرستاده است. چند ماهی گذشت تا آنکه شیخ سلمان، به اصفهان آمد و به سلطان الشهداء گفت: من برای شما خبر خوشی دارم. من مأمورم که دختر عموی شما فاطمه خانم، دختر مرحوم میرزا محمدعلی را با خود از راه مکه، به ارض اقدس ببرم. باید در فصل حج برای ما تدارک خروج از اصفهان و سفر به شیراز و بوشهر را فراهم کنید. این تدارکات باید خیلی بی‌سروصدا انجام گیرد و تا چند روز قبل از حرکت ما هیچ‌کس نباید از سفر ما خبردار شود.

هنگامی که زمان حرکت فرارسید؛ فاطمه خانم و برادرش به همراهی شیخ سلمان و یک نفر خدمتکار به سوی شیراز حرکت کردند. در ابتدای ورود به شیراز در کاروانسرای منزل گرفتند؛ ولی به زودی خانواده افنان که خویشاوندان حضرت باب بودند به دیدنشان آمدند و آنها را به منزل حاجی میرزا سید محمد، دایی حضرت باب بردند.

روز بعد خدیجه بیگم، همسر حضرت باب، به دیدن فاطمه خانم رفت. در آن زمان خدیجه بیگم، در منزل حاجی میرزا سید علی، دایی شهید حضرت باب، اقامت داشتند و فاطمه خانم را با خود به همان منزل بردند. توقف فاطمه خانم در شیراز بسیار دل‌نشین بود. به خصوص که با همسر حضرت باب همنشین بود. پس از مدت کوتاهی آنها از شیراز به سمت بوشهر حرکت کردند.

در بوشهر فاطمه خانم خواب جالبی دید. در عالم رؤیا دید که در بیابان وسیعی هست و گردنبند مرواریدی بر گردن دارد. ناگهان آن گردنبند پاره شد و دانه‌ها بر زمین ریخت. فاطمه خانم مشغول جمع‌آوری مرواریدها شد. در همان حال به یادش آمد که حضرت باب فرموده‌اند: ارزشمندترین چیزها را به حضور مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ تقدیم دارید. فاطمه خانم با خودش فکر کرد که بهتر است آن مرواریدها را در موقع ملاقات حضرت بهاء‌الله به ایشان تقدیم کند. برای همین آنها را در سینی بزرگی روی سر گذاشت و با صدای بلند «یا مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» می‌گفت و مسافتی راه رفت. ناگهان دید که شاخه‌ای ممتاز از وسط آن سینی جواهر بلند شده، سجده‌کنان ایشان را به سمت ارض اقدس هدایت می‌کند و با صوت ملیحی ندای الله اکبر و الله اعظم و الله ابهی از آن شاخه‌ی زیبا شنیده می‌شد.

سال‌ها بعد این رؤیا تعبیر شد. حضرت بهاء‌الله همانند یک درخت بودند. به فرزندان و نوادگان حضرت بهاء‌الله، «غصن» به معنی شاخه گفته می‌شود. «غصن اعظم» حضرت عبدالبهاء و «غصن اطهر» برادر کوچک ایشان هستند. آن شاخه‌ای که فاطمه خانم در خواب دیده بود، نوهی ایشان، حضرت شوقی افندی بودند که لقب «غصن ممتاز» دارند.

فاطمه خانم و همراهان در ماه فوریه سال ۱۸۷۳ به سوی مکه حرکت کردند و از آنجا به اسکندریه در مصر و سپس با کشتی بخار به طرف عکا رفتند. وقتی به عکا رسیدند؛ هوا خیلی تاریک بود و فاطمه خانم در اسکله‌ی عکا، فقط برادر حضرت بهاء‌الله، جناب کلیم و الیاس عبود را دید. بعدها حضرت ورقه‌ی علیا^{۱۰} به فاطمه خانم گفت که در آن شب، حضرت عبدالبهاء به دستور حضرت بهاء‌الله به اسکله آمده بودند؛ ولی فاطمه خانم ایشان را ندیده و نشناخته‌اند.

روز بعد، خانواده‌ی حضرت بهاء‌الله، مهمانان جدید را به حضور ایشان بردند. اولین جمله‌ای که حضرت بهاء‌الله به فاطمه خانم فرمودند این بود:

^{۱۰} ورقه علیا: نخست لقب همسر حضرت بهاء‌الله و مادر حضرت عبدالبهاء بود و پس از صعود ایشان این لقب به دخترشان فاطمه خانم داده شد.

«ما شما را به این سجن آوردیم درحالی که درهای زندان به روی همه بسته بود تا قدرت الهی بر همگان روشن و واضح گردد.»

فاطمه خانم مدت پنج ماه در خانه‌ی جناب کلیم ماندند و اغلب اوقات به ملاقات حضرت بهاءالله می‌رفتند. هر وقت هم که جناب کلیم از حضور مبارک برمی‌گشت؛ هدیه‌ای برای فاطمه خانم می‌آورد.

روزی جناب کلیم به فاطمه خانم گفت: برای شما هدیه‌ی فوق‌العاده‌ای از طرف حضرت بهاءالله آورده‌ام. حضرت بهاءالله به شما نام جدید «منیره خانم» داده‌اند. فاطمه خانم فوری به یاد خوابی افتاد که حضرت بهاءالله برای آقا سید مهدی تعریف کرده بود.

به خاطر اینکه در خانه‌ی حضرت بهاءالله به اندازه‌ی کافی جا نبود؛ منیره خانم در منزل جناب کلیم اقامت داشت. حضرت بهاءالله و خانواده‌ی مبارکشان در خانه‌ی فردی از اهالی عکا به نام «عبود» زندگی می‌کردند. بعد از مدتی، عبود، اتاقی آماده کرد و به حضرت بهاءالله گفت: من این اتاق را برای سرکار آقا تهیه کرده‌ام. حضرت بهاءالله آن را قبول فرمودند. بدین ترتیب دیگر مانعی برای ازدواج باقی نماند.



تصویر ۴- منیرہ خانم همسر حضرت عبدالبہاء

ازدواجی در نهایت سادگی

حضرت ورقه‌ی علیا لباس سفیدی به منیره خانم داد تا بپوشد و سه ساعت بعد از غروب آفتاب، ایشان را به حضور حضرت بهاء‌الله بردند. تعداد کسانی که در جشن ازدواج حضور داشتند بسیار کم بودند. حاضران این افراد بودند: آسیه خانم همسر حضرت بهاء‌الله، ورقه‌ی علیا دختر حضرت بهاء‌الله، همسر جناب کلیم، همسر عبود و سه دختر عبود.

یکی از دختران عبود، دوست داشت موهای منیره خانم را به طرز بهتری آرایش کند؛ ولی منیره خانم ترجیح داد موهایش همان‌طور که بافته‌شده و در دو طرف آویزان بود؛ بماند. در جشن عروسی کیک و شیرینی و آرایش و تزیینات و همچنین سازوآوازی وجود نداشت. حاضران فقط با چای پذیرایی شدند؛ ولی فضل و عنایت و برکت حضرت بهاء‌الله شامل حال آنان بود و عظمت و جلالی حاکی از عشق و محبت و فرح و سرور وجود داشت که ارزنده‌تر و بالاتر از همه‌ی تشریفات و تجملات ظاهری بود.

حضرت بهاء‌الله، به منیره خانم فرمودند:

«يا وَرَقَتِي وَ أُمَّتِي اَنَا اَخْتَرَنَاكَ وَ قَبِلْنَاكَ لِخِدْمَةِ غُصْنِي الْاَعْظَمِ وَ هَذَا مِنْ فَضْلِي الَّذِي لَا يُعَادِلُهُ كُنُوزُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَيْنِ»

یعنی: ای ورقه‌ی من و دختر من، به‌درستی که ما تو را برای خدمت غصن اعظم اختیار کردیم و قبول کردیم و این از فضل من است که گنج‌های آسمان و زمین با آن معادله نمی‌کند.

و بعد فرمودند:

«از بغداد و ادرنه و این سجن اعظم چقدر دخترها که امید این عنایت را داشته‌اند و قبول نشد. تو باید شکر کنی به این موهبت عظمی و عنایت کبری.»

و بعد فرمودند: «فی امان الله»^{۱۱}

^{۱۱} - در پناه خدا، خداحافظ

فهرست منابع

- عبدالبهاء؛ تذكرة الوفا فی ترجمه حیاة قدما الاحباء، عبدالبهاء؛ حیفا: مطعبه عباسیه؛ سنه ۱۳۴۳ هجرى (ژانویه ۱۹۲۳ م).
- ربانى، شوقى؛ قرن بدیع، جلد یک، مودت، نصرالله، طهران: مؤسسسه ملی مطبوعات امرى؛ ۱۲۴ بدیع.
- زرندى، نبیل؛ مطالع الانوار؛ مترجم: عبدالحمید اشراق خاورى؛ دهلى نو: مؤسسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۶۶ بدیع.
- گهرریز، هوشنگ؛ قهرمانان عصر رسولى، جلد اول؛ لندن: نشر بدیع؛ ۱۶۴ بدیع (۲۰۰۷ میلادی)
- محمدحسینی، نصرت الله؛ حضرت باب؛ کانادا: مؤسسسه معارف بهایی، ۱۵۲ بدیع.
- موقر بالیوزى، حسن؛ بهاء الله، شمس حقیقت؛ مترجم: مینو ثابت؛ آکسفورد: GEORGE ROLANDO؛ ۱۹۸۹ میلادی.

در هنگام تشرف، حضرت بهاء اللہ بہ میرزا محمد علی نہری فرمودند:

«اگر یادتان باشد ما در بدشت اصحاب نزدیک و دوستان صمیمی بودیم.»